

**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**14010915**

**موضوع**: توارد حالتین /تنبیهات /استصحاب

**خلاصه مباحث گذشته:**

در جلسۀ گذشته، به بررسی مبنای مرحوم امام، در بحث توارد حالتین پرداختیم و در این جلسه به تکمیل فرمایشات ایشان می پردازیم.

حاصل مبنای ایشان به این شکل است که ایشان در معلوم التاریخ و ضد حالت سابقه استصحاب را جاری می داند ولی در مجهول التاریخ استصحاب را جاری نمی داند.

# مروری بر مبنای مرحوم امام در جریان استصحاب در معلوم التاریخ در بحث توارد حالتین

در جایی که یکی از متواردین، معلوم التاریخ باشد و طرف دیگر مجهول التاریخ باشد، مرحوم امام[[1]](#footnote-1) فرمودند اگر طرف معلوم التاریخ مماثل با حالت سابق بر تصادم حالتین باشد، کار به تعارض می رسد.

و أمّا فيما إذا علم تأريخ ما هو مثل للحالة السابقة، كما إذا تيقّن الحدث فى أوّل النهار، و تيقّن بحدثٍ آخر في الظهر، و تيقّن بطهارةٍ إمّا قبل الظهر أو بعده، فيجب تحصيل الطهارة؛ لتعارض استصحاب الحدث المعلوم في الظهر- للعلم به و الشكّ في زواله- مع استصحاب الطهارة المعلومة بالإجمال؛ للعلم بوجودها إمّا قبل الظهر أو بعده، و الشكّ في زوالها.

## نقض و ابرامی در کلام مرحوم امام

ایشان پس از بیان نقض و ابرام­های مربوط به این مطلب، می فرمایند:

إن قلت: لا فرق بين معلوم التأريخ في الفرض و مجهوله؛ فإنَّ الحدث المعلوم في أوّل الزوال مُردّد بين ما هو باقٍ من أوّل النهار، أو حادث في الحال، و الأوّل مُتيقّن الزوال، و الآخر مشكوك الحدوث.

مفروض بحث این است که یک حدث در ابتدای روز محقق شده که مربوط به قبل از تصادم حالتین است و یک حدث معلوم التاریخ به هنگام ظهر حادث شده است که احتمال دارد همان حدث قبلی باشد به این صورت که طهارت معلوم بالاجمال بین این دو حدث واقع نشده باشد و احتمال دارد حدث جدید باشد به این صورت که طهارت معلوم بالاجمال بین این دو واقع شده باشد؛ حال بحث در این است که آیا می توان معلوم التاریخ را استصحاب کرد یا نه؟

اشکال بیان شده در ان قلت ناظر به این جهت است که بین معلوم التاریخ و مجهول التاریخ تفاوتی وجود ندارد یعنی همانطور که علم اجمالی به مجهول التاریخ را به علم تفصیلی به حدث قبل از طهارت و شک بدوی در عروض حدث جدید منحل دانستید و این نکته را مانع جریان استصحاب در مجهول التاریخ قرار دادید، در معلوم التاریخ نیز شبیه همین انحلال قابل تصویر است به این صورت گفته شود حدث موجود به هنگام ظهر مردد است بین این که همان حدث معلوم بالتفصیلِ ابتدای روز باشد که قطعی الزوال است و بین این که یک حدث جدید باشد که هر چند بالوجدان و یا بالاستصحاب قابلیت بقا دارد اما اصل حدوثش مشکوک است پس استصحاب در معلوم التاریخ نیز با اشکال انحلال مواجه است.

قلت: نعم لكنّ استصحاب الكلّي لا مانع منه؛ لأنَّ الكلّي في أوّل الزوال معلوم التحقّق و مُحتمل البقاء،

ایشان انحلال را در معلوم التاریخ هم می پذیرند ولی می فرمایند ما در معلوم التاریخ نمی خواهیم فرد را استصحاب کنیم تا اشکال شود فرد مورد نظر مردد بین مقطوع الزوال و مشکوک الحدوث است بلکه می خواهیم کلی حدث را استصحاب کنیم چون ما می دانیم به هنگام زوال یک کلی حدث، وجود داشته است و نمی دانیم تا زمان کنونی باقی مانده یا نه.

من غير ورود إشكال مجهول التأريخ عليه؛ لأنَّ الفرد المعلوم منفصل بالطهور جزماً عن الفرد المُحتمل في مجهوله دون معلومه، و هذا هو المائز بينهما، فتدبّر لئلّا يختلط الأمر عليك.

ایشان در مجهولَیِ التاریخ مبنای مرحوم محقق حلی را پذیرفتند و فرمودند استصحاب در طرفین جاری نمی شود بلکه استصحاب تنها در ضد حالت سابق بر تصادم حالتین جاری می شود؛ این اشکال مطرح می شود که چرا در مجهول التاریخ هم استصحاب کلی را جاری نمی کنید؟ ایشان در پاسخ می فرمایند اشکالی که در استصحاب مجهول التاریخ وجود دارد در معلوم التاریخ وجود ندارد.

فرض این است که یک حدث در ابتدای روز و قبل از تصادم حالتین وجود داشته و نمی دانیم بعد از آن، ابتدا حدث حادث شده سپس طهارت، یا ابتدا طهارت حادث شده سپس حدث؛ به عبارت دیگر نمی دانیم بعد از حدث ابتدای روز، بلافاصله حدث دوم آمده و سپس طهارت آن را نقض نموده تا در زمان کنونی ضد حدث سابق محقق باشد یا بعد از حدث ابتدای روز، بلافاصله طهارت حادث شده و سپس حدث دوم آن را نقض کرده تا در زمان کنونی مماثل حدث سابق محقق باشد.

مستشکل می گوید شما در اینجا نیز استصحاب کلی حدث را جاری کنید؛ مرحوم امام در پاسخ می فرماید این حدث کلی، یک فرد معلوم دارد که مربوط به حدث ابتدای روز است و مقطوع الزوال است و یک فرد دیگر هم دارد که اصل حدوثش مشکوک است؛ به عبارت دیگر غیر از زمان سابق بر تصادم حالتین، سه زمان داریم که زمان سوم زمان شک است و زمان اول و دوم زمان حدث و طهارت متواردین است که معلوم نیست کدام مقدم و کدام مؤخر است؛ اگر حدث معلوم در ضمن فردی از حدث باشد که ادامۀ همان حدث ابتدای روز است با طهارتی که بعد از آن واقع شده تا زمان کنونی قطعاً زائل شده است و اگر در ضمن فردی از حدث باشد که بعد از طهارت واقع شده است، هر چند محتمل البقا است اما اصل حدوثش مشکوک است.

### بررسی پاسخ مرحوم امام

پاسخ ایشان نامفهوم است چون در تمام موارد استصحاب کلی قسم ثانی همین اشکال وجود دارد که کلی، مردد بین فرد معلوم الزوال و مشکوک الحدوث است؛[[2]](#footnote-2) در مثال بحث، یک کلی حدث داریم که اگر همان حدث ابتدای روز باشد مقطوع الزوال است و اگر حدث جدید باشد اصل حدوثش مشکوک است.

گویا ایشان می خواهند استصحاب در مجهول التاریخ را ذیل استصحاب فرد مردد و استصحاب در معلوم التاریخ را ذیل استصحاب کلی ببرد و از این طریق بین این دو فرق بگذارد در حالی که استصحاب کلی و فرد مردد \_غیر از بحث استصحاب حاکم و امثال آن که می توند فارق بین این دو باشد\_ هر دو دارای نکاتی واحد هستند یعنی اگر در استصحاب کلی، خود کلی را بدون لحاظ انطباقش بر افراد در نظر بگیریم استصحاب در کلی جاری می شود و در فرد هم اگر عنوان اجمالی فرد مردد را بدون لحاظ انطباقش بر عناوین تفصیلی در نظر بگیریم می تواند مجرای استصحاب واقع شود پس چطور شما در استصحاب کلی می گویید کار به انطباقش بر افراد نداریم ولی در فرد مردد انطباق بر عناوین تفصیلی را لحاظ می کنید؛ در همان استصحاب کلی نیز در مثال معروف فیل و پشه اگر انطباق عنوان کلی حیوان بر فیل یا پشه را ملاحظه کنیم نسبت به پشه قطع به زوال و نسبت به فیل شک در اصل حدوثش داریم پس اگر در کلی می گویید کار به عنوان فیل و پشه نداریم و از دریچۀ عنوان کلی حیوان، استصحاب را جاری می کنیم در فرد مردد هم از دریچۀ عنوان اجمالی فرد مردد به خارج اشاره کنید و بدون لحاظ انطباقش بر عناوین تفصیلی استصحاب را جاری بدانید.

اساساً چرا مجهول التاریخ را ذیل فرد مردد و معلوم التاریخ را ذیل استصحاب کلی قرار دادید؛ اگر قرار باشد کلی باشد هر دو کلی است و اگر قرار باشد فرد مردد باشد هر دو فرد مردد است.

باید دانست هر چند ایشان از تعبیر « الفرد المعلوم منفصل جزماً بالطهور» استفاده کرده است اما ظاهراً مقصودشان شبهۀ انفصال محقق خراسانی[[3]](#footnote-3) نیست بلکه می خواهد بفرماید فردی از حدث که معلوم الحدوث است با طهور قطعاً نقض شده است.

خلاصه این که مطلب ایشان برای ما نامفهوم است چون در اینجا غیر از اشکال اثباتی ما بر جریان استصحاب در مجهول التاریخ، فرقی بین معلوم التاریخ و مجهول التاریخ وجود ندارد.

# مبنای مرحوم علامه حلی

مرحوم آقای حکیم در مستمسک[[4]](#footnote-4) بحث مفصلی در این زمینه مطرح نموده و به وجوه مختلف پرداخته و در نهایت یک وجه را برگزیده است؛ در کلاس راهنما به وجوهی که توسط ایشان مورد اشکال قرار گرفته خواهیم پرداخت و در جلسۀ درس صرفاً به وجه مختار ایشان می پردازیم.

پیش از ذکر مبنای مرحوم آقای حکیم به گزارش اجمالی فرمایش مرحوم علامه حلی می پردازیم.

مرحوم علامه حلی[[5]](#footnote-5) در مقابل مرحوم محقق حلی[[6]](#footnote-6) که فرمودند باید به ضد حالت سابقه عمل شود، می فرمایند باید بر طبق همان حالت سابق بر تصادم حالتین مشی نمود.

قاضی بیضاوی در نامه ای به مرحوم علامه حلی، وجه مبنای ایشان را پرسیده است به این که چرا شما می گوئید باید بر طبق حالت سابقه عمل نمود؛ مرحوم علامه فرموده است اگر حالت سابقه معلوم نباشد مکلف باید تحصیل طهارت کند اما اگر حالت سابقه معلوم باشد باید بر طبق همان حالت سابق مشی کند؛ قاضی بیضاوی سؤال کرده که چگونه به حالت سابق عمل کنیم در حالی که ما یقین داریم حالت سابق نقض شده است خصوصاً که مرحوم علامه تعبیر نموده است حالت سابقه را استصحاب می کنیم و استصحاب در جایی است که علم به انتقاض حالت سابقه نداشته باشیم.

مرحوم علامه در پاسخ به ایشان، مطالبی را ابراز می دارند که در آن چند نوع قیاس منطقی تشکیل داده اند و از اصطلاحات خاص بسیار استفاده کرده اند.

محصل فرمایش مرحوم علامه حلی با حذف اصطلاحات سنگین و خاص ایشان عبارت از این است که ایشان محل نزاعی که بین قوم وجود داشته را تغییر داده اند و فرض بحث را عوض کرده اند و همین خروج از بحث در کلام فقهای متأخر نیز به اشارت رفته است.

فرضی که مد نظر علامه بوده است، مربوط به جایی است که علم داریم به حدث مؤثر و طهارت مؤثر یعنی می دانیم هم طهارت مورد نظر و هم حدث مورد نظر مؤثر هستند لذا اگر فرض کنیم حالت سابقه حدث بوده، اگر بخواهد طهارت و حدثی که بعد از آن واقع شده است، مؤثر باشد لازمه اش این است که حدث دوم، بعد از طهارت واقع شده باشد که در این صورت شک در تقدم و تأخر منتفی می شود، به عبارت دیگر شک در تقدم و تأخری که ایشان تصویر کرده شک بدوی است و با قدری تأمل زائل شده و تبدیل به علم به تقدم و تأخر می شود و در پاسخ به این سؤال که با وجود علم به تقدم و تأخر، مجالی برای استصحاب نیست فرموده اند مقصود من از استصحاب، معنای لغوی آن بوده است نه معنای اصطلاحی پس مقصود از استصحاب این است که به حالت سابق عمل می کنیم ولو به این جهت که می دانیم شبیه آن حالت سابقه یا بالوجدان و یا بالاستصحاب موجود است؛ در حالی که در کلام قوم هیچ اشاره ای به حدث مؤثر و طهارت مؤثر نشده است و کلام قوم به ناظر به جایی است که واقعاً شک داریم نه این که یک شک بدوی که با اندکی تأمل زائل می شود محل بحث باشد.

و اساساً مطلبی که مد نظر ایشان است بسیار ساده تر از آن است که لازم باشد با این براهین و استدلالات پر اصطلاح بیان شود.

خلاصه این که چنین فرضی خروج از محل نزاع قوم است و مرحوم آقای حکیم نیز به این نکات اشاره نموده اند.

باید دانست بحث توارد حالتین یک بحث بسیار قدیمی بوده که حتی از زمان شافعی و ابوحنیفه و مالک و امثال آن مطرح بوده است و محقق حلی بعد از ذکر اقوال این اشخاص، مبنای خود مبنی بر لزوم عمل به ضد حالت سابقه را ابراز داشته است که نمی دانم از بین عامه نیز کسی موافق ایشان بوده یا نه؛ این در حالی است که مرحوم علامه صورت مسألۀ این بحث قدیمی را تغییر داده و فرض دیگری را مورد بحث قرار داده است و پیدا است که قاضی بیضاوی نیز به دلیل پیچیدگی هایی که در کلام مرحوم علامه بوده متوجه این خلط نشده لذا پاسخ ایشان را پسندیده است.[[7]](#footnote-7)

# نکاتی در رابطه با استفاده از اصطلاحات علمی

یکی از اقوام ما که در دانشگاه در رشتۀ زبان درس می خوانده می گفت ما یک درس عمومی داشتیم که دانشجویان رشتۀ فلسفه هم در آن حضور داشتند و احیاناً سؤالاتی مطرح می کردند که در نظر عجیب بود؛ روزی استاد ما از یکی از دانشجویان پرسید شما در چه رشته ای مشغول هستند؟ گفتند ما در رشتۀ فلسفه مشغول به تحصیل هستیم که رفیق ما گفته بود حالا معلوم شد که چرا از این سؤالات عجیب و غریب می پرسید. آشنای ما به این نکتۀ جالب اشاره کرد که برخی اشخاص برای سؤالات ساده، در جستجوی راه حل مشکل هستند.

خدا رحمت کند مرحوم حاج آقا مهدی حائری را که در الهیات به معنای خاص و خداشناسی دارای کتابی به نام هرم هستی بودند؛ ایشان برهان صدیقین را در کتابشان به ادبیات ریاضی و منطقی خاصی صورت بندی کرده بودند که یک صفحه به درازا انجامیده بود به این صورت که مثلا آ نتیجه می دهد ب را و ب نتیجه می دهد ک را و ... ؛ این درحالی است که برهان صدیقین مشکل و بزنگاهش مربوط به این صورت سازی ها نیست یعنی اگر کسی نتواند بزنگاه این برهان را حل کند این صورت سازی نه تنها مشکل را حل نمی کند بلکه باعث می شود انسان بزنگاه اصلی را گم کند.

یکی از کسانی که ادبیات منطقی و فلسفی را فراوان وارد علم فقه کرده، مرحوم فخر المحققین در ایضاح الفوائد است که تقریبا در هر دو صفحه از این کتاب یک اصطلاح منطقی دیده می شود؛ مرحوم محقق کرکی کلام ایشان را از چارچوب منطقی و فلسفی خارج نموده و آن را مطابق ادبیات فقهاء بیان کرده است؛ مرحوم فخر المحققین دارای ابداعات و ابتکارات فکری زیادی بوده است و کتابشان کتابی پر نکته است اما چون مطالب خود را در قالب ادبیات منطقی و فلسفی بیان کرده و این ادبیات برای فقهاء نامأنوس بوده باعث شده فقهاء کلمات ایشان را در بحث هایشان مطرح نکنند چرا که پر از اصطلاحات خاص است؛ مرحوم محقق کرکی صاحب جامع المقاصد است که همچون ایضاح الفوائد هر دو شرح قواعد علامه هستند و یکی از منابع اصلی محقق کرکی، فرمایشات مفید و نکته دار فخر المحققین بوده که جوهرۀ فقهی داشته اما با ادبیات و اصطلاحات منطقی و فلسفی بیان شده بوده و محقق کرکی این مطالب را ساده سازی نموده و با ادبیات فقهاء بیان کرده و همین باعث شده مطالب محقق کرکی در کلمات فقهاء بسیار دیده شود هر چند اصل مطالب ایشان برگرفته از فخر المحققین بوده است؛ در مجموع ابتکارات و ابداعات فکری محقق کرکی بسیار کمتر است فخر المحققین بوده است اما ادبیات خاص فخر المحققین باعث شده مطالب خوب ایشان ضایع شود با این که ابداعات زیاد ایشان باعث شده نام فخر المحققین را بر ایشان بگذارند؛ هر قومی ادبیات خاص خود را دارد لذا در بحث های فقهی ایشان باید مطالبشان را با ادبیات فقهی مطرح می کردند که قدر مطالبشان دانسته شود و اساساً در جایی که بحث پیجیدگی ندارد نباید آن را پیچیده کرد؛ بله گاهی در مورد برخی مباحث در اثر برخی صورت سازی ها پارادوکس ها و تناقض نماهایی وجود دارد که برای حل نمودنش لازم است وارد بحث های دقی شویم.

به تناسب تذکر این نکته مفید است که تعدادی از طلاب در حال مقایسۀ اساتید بودند و مثلا می گفتند فلان استاد عرفی است و فلان استاد دقّی است و من که از ایشان سؤال کردم گفتند شما هم دقی هستید و مقصود از دقی در اینجا در مقابل عرفی است؛ واقع مطلب این است که ما سعی داریم وجدانیات و ادراکات سادۀ عرفی را ملاک قرار دهیم و نتیجه گیری نهایی مان در مباحث بر پایۀ ادراکات عرفی باشد؛ اما مرحوم آقای صدر در برخی مباحثشان نکتۀ دقیقی را مطرح کردند که بحث های دقی در استظهارات چه جایگاهی دارد؟ ایشان می فرماید استظهارات باید با ادراکات بسیط عرفی هماهنگ باشند ولی گاهی ادراکات عرفی به نحو مقتضی در ذهن ما شکل می گیرد ولی این مقتضی به دلیل شبهات پیچیده ای که در موردش مطرح است به فعلیت نمی رسد لذا برای به فعلیت رسیدن این مقتضی عرفی، لازم است به شبهات مذکور که جنبۀ مانع دارند پرداخته شود و چون این شبهات دارای پیچیدگی هستند پاسخ دادن به آن ها نیازمند طرح بحث های پیچیده است ولی این غیر از آن است که اساساً بحث ها را با تکیه بر این مباحث چیده باشیم.

پس بسیاری از مباحث دقی به جهت دفع شبهاتی است که مانع فعلیت درک وجدانی انسان می شود نه این که اصل مقتضی ظهور را با تکیه بر این مباحث دقی ایجاد کنیم بنابراین هدف از بسیاری از این نقض و ابرام­ها آن است که ادراک عرفی ابتدائیی خودمان را به فعلیت برسانیم و تفاوت من با آیت الله والد در همین نکته است که ایشان اساساً از این گونه بحث ها فراری هستند و علی­رغم تسلط زیادی که نسبت به مباحث دقی دارند ولی سعی می کنند به جوهرۀ مطالب بپردازند و همین مطلب باعث شده بسیاری از اشخاص که با این اصطلاحات و قوالب علمی خاص مأنوس هستند، نسبت به عمق تفکر ایشان بی اطلاع باشند و بیانات ایشان برایشان قانع کننده نباشد و تصور کنند ایشان نسبت به این امور اطلاعات کافی ندارند؛ این در حالی است که ایشان تسلط بسیاری به این مباحث دارند تا جایی که زمانی می فرمودند ما یک بحث اصولی داشتیم که در آن تمام کتاب های اصولی را ملاحظه می کردیم و آقای احمدی یکی از رفقای ایشان می گفتند ایشان نسبت به شجرۀ مباحث اصولی مطلع هستند و می دانند فلان مطلب محقق خوئی بر گرفته از فلان مطلبی است که آشیخ محمد حسین اصفهانی فرموده است یعنی ارتباطات بین مبانی را نیز احاطه داشتند اما در عین حال خصوصا در تدریسشان بنا دارند از این گونه مباحث استفاده نکنند و به همین جهت کلمات مرحوم اصفهانی را مطرح نمی کنند در حالی که ایشان می فرمودند ما برای آشنا شدن با مطالب مرحوم اصفهانی با مرحوم آسید مهدی روحانی نزد مرحوم آقای بهجت می رفتیم تا ایشان بحث تعبدی و توصلی مرحوم اصفهانی را برای ما تبیین کنند ولی همین روحیۀ ایشان باعث شده بسیاری از اشخاص تصور کنند ایشان نسبت به اصول رایج اطلاع کافی ندارند.

بنابراین هدف ما از طرح مطالب دقی و کلمات قوم، دو چیز است؛ یک هدف این است که ادارکات وجدانی خود را در مقابل شبهاتی که از سنخ شبهه در مقابل بدیهه هستند به فعلیت برسانیم چون اگر شبهات دفع نشوند آن درک بدیهی به فعلیت نمی رسد؛ هدف دوم این است که ما در عمدۀ مبانی اصولی مان در کلیات تابع آیت الله والد هستیم اما ممکن است افراد تصور کنند ما بدون درک مطالب رایج بین اصولیین مبانی آیت الله والد را پذیرفته ایم لذا به ناچار برای این که نشان بدهیم بعد از زیر و رو کردن مطالب اصولیین به این نتیجه رسیدیم که مبانی آیت الله والد صحیح تر است، به کلمات قوم اشاره کنیم.

ما بیشترین درس اصولی که شرکت کردیم درس اصول آقای حائری بود که در واقع برگرفته از تفکر مرحوم آقای صدر است و مرحوم آقای صدر در این صورت بندی ها و اصطلاح سازی ها در بالاترین سطح هستند و ما نیز بیشتر این بحث ها را از ایشان یاد گرفته ایم لذا برای این که اشخاص تصور نکنند ما به جهت عدم اطلاع از این گونه مباحث مبانی آیت الله والد را پذیرفته ایم وارد این گونه مباحث می شویم؛ و علت این که در اصولمان محور بحث را کلمات مرحوم آقای صدر قرار می دهیم و آن را نقض و ابرام می کنیم آن است که اشخاص بدانند هر چند کلمات آقای صدر در اصول صناعی بسیار قوی است اما در همان سطح از اصول صناعی نیز می توان کلمات ایشان را نقض کرد پس علت این که وارد بحث های دقی می شویم این نیست که بخواهیم اصل ادراکات و استظهارات خود را بر آن استوار کنیم.

آیت الله والد در جرعه نقل نموده اند مرحوم آ سید علی یزدی یا شخصی دیگر که جزئیاتش در جرعه ذکر شده خیلی ملّا بوده و با مرحوم آ شیخ حسنعلی تهرانی که از شاگردان بسیار خوب مرحوم میرزای شیرازی بودند مرتبط بودند و آقای تهرانی از اصحاب ایشان شده بوده لذا ایشان گاهی مبلغی را به آقای تهرانی می داده تا به دست فقرا برساند و در مصارف خیر مصرف کنند و از آقای تهرانی سؤال می کند که آیا شما می دانید این مبالغ را چگونه مصرف کنید؛ این در حالی است که آقای تهرانی از شاگردان ملّای مرحوم میرزای شیرازی بوده و این امور ابتدایی را مسلط بوده است؛ ایشان با وجود این که اهل زهد و تقوا و کتمان بوده تصمیم می گیرد ایشان را از علمیت خود با خبر سازد لذا روزی نزد ایشان می آید و یک مطلب علمی را مطرح می کند و آن استاد مطلب وی را تأیید می کند و آقای تهرانی در ادامه می گوید اما این مطلب فلان اشکال را دارد و استاد دوباره اشکال را تأیید می کند و در چند مرحله نظر استاد را تغییر می دهد و از این طریق مرحوم آسید علی متوجه مقام علمی آقای تهرانی می شود و می گوید مرحوم میرزا چه شاگردان خوبی تربیت کرده است.

گاهی افراد تصور می کنند شخصی همچون آقای تهرانی که از اصطلاحات صناعی و براهین خاص استفاده نمی کند سواد کافی ندارد و این امور را دارای اهمیت زیاد می دانند و نسبت به آن مرعوب می شوند.

یک موقعی به آیت الله والد عرض کردم تصور می کنم علت این که در نجف نماندید یکی کسالت و بیماری شما بود و علت دیگر این بود که نجف نه که علمیتش کم باشد اما بیشتر از قم نیست؛ ایشان در پاسخ فرمودند علت اصلی همان بیماری بود چون هر چند نجف از جهت علمی بالاتر از قم نبود ولی بهر حال دارای سبکی متفاوت بود و انسان باید سبکهای مختلف را ببیند.

 ما نیز با این که اعتقاد چندانی به این شبکها نداریم ولی اگر بخواهیم مطالب را در قالب ساده و به دور از صناعت بیان کنیم یک فاصلۀ گفتمانی بین ما و سائر اشخاص ایجاد می شود لذا خیلی از اشخاص اصلا مطالب آیت الله والد را درک نمی کنند و ما هدفمان این است که مطالب خودمان که عمدتا برگرفته از تفکر ایشان است را در قالب های صناعی رایج بریزیم تا اشخاصی که با سبک رایج انس دارند مطالب ما را متوجه شوند و نوعی گفتمان مشترک بین ما ایجاد شود.

آیت الله والد از این گونه سبکها فراری هستند اما من تصور می کنم همان مطالب را می توان در قالب این سبک هم تبیین کرد هر چند اصل مطلب وابستگی به این قالب­ها ندارد.

1. الاستصحاب، النص، ص: 186 [↑](#footnote-ref-1)
2. مقرر: استاد پس از کلاس در نحوۀ تقریب اشکال استصحاب فرد مردد فرمودند اگر اشکال را این گونه تقریب کنیم که در استصحاب فرد مردد یک فرد مقطوع الزوال و فرد دیگر اصل حدوثش مشکوک است همین اشکال در استصحاب کلی هم قابل تصویر است و همچنین اگر اشکال را این گونه تقریب کنیم که در استصحاب فرد مردد وقتی به افراد نگاه می کنیم یا اصلا شک نداریم یا شک علی جمیع التقادیر نداریم باز هم همین اشکال در استصحاب کلی قابل تصویر است لذا اشکال استصحاب کلی و فرد مردد از این جهت مثل هم است و در متن به تقریب اول اشاره شده است. [↑](#footnote-ref-2)
3. كفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 422 [↑](#footnote-ref-3)
4. مستمسک العروه الوثقی ج2 ص495 [↑](#footnote-ref-4)
5. إرشاد الأذهان إلی أحکام الإیمان (جماعة المدرسين في الحوزة العلمیة بقم. مؤسسة النشر الإسلامي) ج1 ص418 [↑](#footnote-ref-5)
6. المعتبر فی شرح المختصر ج1 ص171 [↑](#footnote-ref-6)
7. [↑](#footnote-ref-7)